



از فرمایشات ما!

رضا رفیع

داستان من و صالح‌علاء! - ۴  
شوخی طبیعی‌های بین راهی

نوبت پیشین از یک ابتکار آوانگارد صالح‌علاء در زمینه طنز تجربی و عینی‌گفتمی که سال‌ها پیش، دست به انتشار یک کتاب تمثیلی زد به نام: «تمامی آنچه مردان در باب زنان می‌دانند» در ۱۱۰ صفحه و به قلم شخصی خیالی به نام «عبدل اسمیت» که مثلاً توسط صالح‌علاء به فارسی برگردانده شده است. ویژگی این کتاب که آن را خاص می‌کرد، سفید بودن تمامی صفحات آن بود! این کتاب تا سال ۹۳ به چاپ بیست و هشتم رسید!

این است آن روح ظریف و لطیف مردی بارانی که سوای انبوه ترانه‌ها و شعرهای عاشقانه‌اش، ضمیر و ذهنی شوخ‌طبع نیز دارد. بی‌مقدمه که به سراغ رفاقت با ما نیامده است. «السَّخِیْهَ عَلَی الصَّم» شاید یعنی همین!

از خیر این کتاب ارزشمند بگذریم که به دیگر خاطرات مان برسیم و نارس از میحت خارج نشویم. من به سال ۱۳۹۶ خورشیدی، برنامه طنزی در شبکه چهار سیما داشتیم که رویکردی شدید انتقادی داشت و به زبان طنز به تحلیل مسائل روز می‌پرداخت. هر شب ساعت ۱۰/۳۰ پخش می‌شد. بعد از اتمام برنامه من، برنامه آقای صالح‌علاء شروع می‌شد: «چشم شب روشن». در همان شبکه. این هر دو برنامه، از پرمخاطب‌ترین برنامه‌های آن شبکه بود. شبکه چهاری که معروف بود فقط مدیر شبکه نگاهش می‌کند و جمعی دیگر از فرهیختگان و پریختگان! «منبع موثق» چنان بیننده پیدا کرد که بعد از ۱۴ ماه مجبور شدند تعطیلش کنند. برنامه زنده را گفتند تولیدی برویم؛ گفتم شرمندۀ اخلاق قبیحی وار تان!

از این رو بعضی شب‌ها پیش می‌آمد که با آقای صالح‌علاء با یک خودرو کهنه به جام‌جم می‌رفتیم. ایشان از حوالی سیدخندان تا دم روزنامه اطلاعات در بزرگراه حقانی می‌آمد یعنی توسط راننده آورده می‌شد! و از آنجا نیز من اضافه می‌شدم. اضافه بار! عموماً تا برسیم جام‌جم، از من می‌خواست تا از طنزهای جدیدم اگر چیزی دارم، بخوانم.

بنده نیز امتثال امر می‌کردم و شوخی طبیعی‌هایی داشتم. ایشان (دامت تبسماته!) با هر طنزی که می‌خندید، دو دستش را می‌گذاشت روی صورتش و چون خود خودرو ساخت داخل (کشتی بی‌لنگر سابق)، گاه کژی می‌شد و مژ می‌شد! آنگاه با انگشت اشاره دست راست خود بر روی داشبورد جلو ماشین می‌زد و برایم دعا می‌خواند: «والله خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین...». می‌خندیدیم و می‌گفتم که ای آقا، کار ما از دعا کردن گذشته است!

دی گفت طبیب از سر حسرت چو مرا دید

هیئات که رنج تو ز قانون شفا رفت

او نیز می‌خندید و در ادامه، از همان حضرت حافظ فوق‌الذکر مدد می‌جست و می‌فرمود:

از هر کرانه تیر دعا کرده‌ام روان

باشد کز آن میانه یکی کارگر شود

گاهی هم بعد برنامه‌ام به محل برنامه ایشان می‌رفتم و عکس‌هایی به یادگار می‌گرفتم. و جالب اینکه تهیه‌کننده هر دو برنامه («منبع موثق» بنده و «چشم شب روشن» ایشان)، دوست مشترک اهل دلمان «امیر قمیشی» بود که زلف ما هر سه، دیری بود که به هم گره خورده بود و از هم باز نمی‌شد. حتی به اصرار و دخالت حاسدان و کاسدان و کاسبان که در هر زمان و مکانی هستند متأسفانه. خدا ما هر سه بزرگوار را برای خودمان نگه دارد!

«گر نگهدار من آن است که من می‌دانم»

هر سه‌مان را بغل خویش نگه می‌دارد!



به خاطر امروز، ۱۱ اردیبهشت، سالگرد درگذشت کیومرث صابری فومنی (گل آقا)

نمونه‌هایی از طنز گل آقایی دو کلمه حرف حساب

گردآورنده: شاه غلام!

لنگه کفشم را در آوردم و پرت کردم طرف «شاغلام»... (گمان کنم از عصبانیت بوده باشد)... دیگر به کله‌اش خورد، به چانه‌اش خورد، به سینه‌اش خورد، به شکمش خورد، به کجاش خورد، نمی‌دانم. همین قدر می‌دانم که «شاغلام» گفت: «آخ!!» و افتاد و غش کرد! حالا این «مش‌رجب» دوره افتاده، همه‌جا شایع کرده که «گل آقا» زد به بخش خصوصی!! اما دروغ می‌گوید این «مش‌رجب»، چلاق بشوم اگر به بخش خصوصی زده باشم. بخش خصوصی کجا بود؟ من همان زدم به «شاغلام»، شاهد هم دارم. شما گول جوسازی این «مش‌رجب» را نخورید، او با من، از سابق، خرده حساب دارد....

«گل آقا» - دوشنبه ۱۳۶۶/۲/۱۴

عدد و رقم!

«اگر خدای نخواست، روزی ما به مصیبت فاجعه زلزله مواجه شدیم، ترجیح می‌دهیم که ده‌ها یا صدها نفر از مردم ما قربانی این گونه وقایع و حوادث بشوند، ولی در مقابل استکبار جهانی...» (آیت‌الله موسوی اردبیلی در خطبه نمازجمعه) — مگر همان خدا نخواهد و دعا کنیم که نخواهد. والا ده‌ها و صدها نفرم که قابلی ندارد!؛ بگو هزارها و میلیون‌ها!!!

«گل آقا» - شنبه ۱۳۶۹/۴/۳۰

خوبان

«آنچه خوبان همه دارند، تو یکجا داری...»

مایع ظرفشویی...

نامی مطمئن...

(به نقل از یک آگهی تبلیغاتی در روزنامه کیهان ۱۳۶۹/۱۱/۲۷)

از صاحب آگهی فوق و برادران مسؤؤل بخش آگهی روزنامه کیهان که این را چاپ کرده‌اند، تقاضا داریم دو کلمه مرقوم بفرمایند که «خوبان» چی دارند که این مایع ظرفشویی، همماش را یکجا دارد؟! لطفاً جواب را یک جوری مرقوم بفرمایند که ما قانع بشویم. التفات دارید که ما گل آقاییم! مو را از ماست می‌کشیم. با دو خط جواب کتره‌ای نمی‌شود سرمان را شیره مالید!

«گل آقا» - ۱۳۶۹/۱۲/۲۷

- پس پسون فردا!  
- سمپوزیوم دارد!  
- پس در اون فردا!  
- مجمع عمومی دارد!  
- پس در اون پسون فردا!  
- شورا دارد.  
- ای آقا... پس می‌فرمایی اگر کسی با گل آقا کار داشته باشد، چه باید بکند؟  
- این که دیگر سؤال ندارد پدرجان... یا باید تلفنی با ایشان صحبت کند، یا بیاید ملاقات حضوری...  
- صحیح!!

«گل آقا» - یکشنبه ۱۳۶۵/۳/۱۱

بخش خصوصی کجا بود؟

از پریروز که «مش‌رجب» و اعوان و انصارش را با آن نثر ناصرالدین شاهی خودم دست به سر کردم، دیگر از آنها خبری نشد تا امروز که «شاغلام» آمد و گفت: مش‌رجب بنده را فرستاد خدمت جناب‌عالی. گفت: «سلام بنده را به «گل آقا» برسان و بگو که مش‌رجب گفت که دو کلمه هم راجع به آن شرکت بنویس.»

گفتم: کدام شرکت؟  
گفت: همان که ۲۵۰ میلیون تومن سوء استفاده کرده، ۷۵ میلیون تومن جریمه شده.

گفتم: که چطور بشود؟  
گفت: چطورش را من دیگر نمی‌دانم.

گفتم: ببینم شاغلام! تو در این چند ماهه اخیر، چند تا اسکناس هزارتومنی دیده‌ای؟

گفت: کور بشم اگر یکیش را دیده باشم.  
گفتم: مش‌رجب و غضنفر چی؟  
گفت: کور بشود اگر دیده باشند!

گفتم: من چی؟  
گفت: کور بشوید... بخشید، شما را جسارت نمی‌کنم!

گفتم: همین دیگر... شما سه تا کور و کچل گدا گشته پول ندیده با هم جور شده‌اید، معلوم است که ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ تومن به چشمتان زیادی می‌کند!

گفت: مش‌رجب بیچاره هم که نگفت راجع به ما بنویس. گفت راجع به بخش خصوصی بنویس! با شنیدن این حرف، یک دفعه نمی‌دانم چی شد

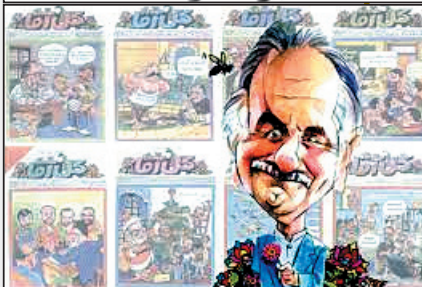
هفتخوان

- الو، گل آقا؟  
- من «غضنفر» هستم، سرپرست روابط عمومی...  
- ولی من با گل آقا کار دارم...  
- ایشان فعلاً «جلسه» دارد...  
- عیبی ندارد، بعد از جلسه تلفن می‌زنم!  
- ایشان بعد از جلسه، تشریف می‌برد «کمسیون»!

۲۵ شهریور ۱۳۷۶ - ۱۳ جمادی الاول ۱۴۱۸  
۱۶ سپتامبر ۱۹۹۷ - شماره ۲۱۱۵۲

دو کلمه حرف حساب

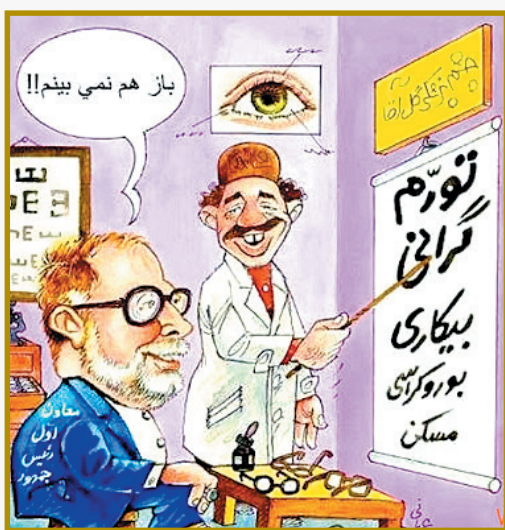
اندر کمبود حرف حساب!



- مانعی ندارد، بعد از کمیسیون تلفن می‌زنم!  
- بعدش می‌رود «سمینار»!  
- بعدش تلفن می‌زنم!  
- بعدش می‌رود «سمپوزیوم»!  
- بعدش ...  
- می‌رود «مجمع عمومی»!  
- بعدش ...  
- «شورا» دارد!  
- پس یک ملاقات حضوری برای فردا بدهید، بیایم.

- فردا جلسه دارد!  
- پس فردا ....  
- کمیسیون دارد!  
- پسون فردا!  
- سمینار دارد!

تبسم و تفکر



احمد عربانی

متولد ۱۳۳۶ تهران

- کاریکاتوربست، پویانما، نویسنده و کارگردان  
- همکاری با نشریات طنز توفیق، کاریکاتور، فکاهبون، گل آقا و...  
- ساخت انیمیشن برای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان  
- کاریکاتوربست چهره دکتر حسن حبیبی در گل آقا